

به جاي نفرين به شب بايد شمعي روشن کرد

9 تير 1401

عزيز زن اول پدرم بود. اما با من و خواهران و برادرانم طوري رفتار مي کرد که هنوز هم نمي توانم بدني هاي مادر ناتني سيندرلا و ماه پيشوني را درك کنم. مهرباني اش محدوديت نداشت. به قول رفيقي، از آنها بود که اگر جلوي در بهشت نگهبان مي شد کسي پشت در نمي ماند. از آن آدم هايي که داخل بهشت هم باشند دل شان به حال جهنمي ها مي سوزد. يادم نمي رود اواخر سال پنجاه و هفت در بين بستگان مان دختر جواني بود که دلبستگي اش به شاه و سلطنت حدي نداشت. ما و عزيز مثل او نبوديم. عزيز واله و شيداي سيد نوراني بود. اما وقتي شاه رفت با مهر به ما ياد آوري کرد مواظب حال و روز آن دختر فاميل باشيم. نگذاشت شادي ما غمش را بيشتر کند. مي گفت آدم ها مي توانند طرفدار هر کس که دوست دارند، بشوند نبايد اين علاقه ها باعث دوري ما بشود. دوست داشتن زوري نيست.

از آن روزها سال هاي زيادي مي گذرد. عزيز با تمام مهرباني اش از ميان ما رفته است. آن دختر همسايه هم چند ماه بعد از پيروزي انقلاب، شاه را فراموش کرد و تبديل به خانم جلسه اي پر و پا قرصي شد. آخرين باري که ديدمش طوري سنگ انقلاب را به سينه مي زد که دچار شوک شدم. متاسفانه از مهرباني عزيز در او خبري نبود. براي يك لحظه مي خواستم گذشته را به يادش بياورم. اما انگار عزيز مهرباني که در سينه ام بود، نگذاشت. سکوت کردم. سکوتي که لابد جواب مي دهد. با خودم گفتم تقصير او نيست. وقتي کساني که او پشت سرشان راه مي رود از مهرباني امثال عزيز خبر ندارند، دل شان مي خواهد تمام کساني که همانند خودش نيستند خاک توي چشم هاشان برود و بميرند، وقتي... بگذريم. به جاي نفرين به شب بايد شمعي روشن کرد. شمعي که باد و توهين و ناسازي کساني که فکر مي کنند خودشان خوبند و ديگران بد، خودشان مسلمانند و ديگران کافر، خودشان فساد هم بکنند عين صواب است و.... هم نتوانند خاموشش کنند.

نسخه مهرباني نسخه خوبي است؛ شايد هم من اينطور فکر مي کنم. به قول دوستي بعضي ها فکر مي کنند دنيا ميدان جنگ است. دائم بي فتح خاكريزهاي دشمن هستند. اگر از سنگري با نيت مهرباني عقب بکشي جلو مي آيند و دخلت را مي آورند. وقتي اين حرف ها را مي زد چهره هاي خشمگين زيادي را مي ديدم که خشم پيدا در چهره شان را حسن مي دانند. خشمي که هيچ وقت توي چهره عزيز نديدم. به نظرتان چهره آدم ها چطور زيباتر است؟ با لبخندي که معتقد است آدم ها نمي توان به زور وادار به دوست داشتن چيز يا کسي کرد يا چهره خشمگيني که خودش را فکر برتر و ديگران را رهرويي ناچيز مي داند. رهرويي که دوست داشتن يا نداشتنش دست خودش نيست.

*حسن لطفی، منتقد و داستان نویس